

مقارنه آرای امامیه و اهل سنت در

حسبه و امور حسبيه*

حمید قنبری

دانشگاه امام حسین (ع)، قم

چکیده

حسبه و امور حسبيه، از موضوعات مهمی است که در کتب فقهی شیعه و سنی مورد استفاده قرار گرفته است؛ اما این موضوع مانند برخی موضوعات دیگر - به ویژه فقه سیاسی و حکومتی - تا حدودی دستخوش اختلافات کلامی موجود میان اهل سنت و شیعه قرار گرفت. در نتیجه اهل سنت به جهت پذیرش ولایت خلفا و سلاطین، به جنبه حکومتی حسبه بیشتر توجه نمودند. اما فقهای شیعه بیشتر به جنبه غیر حکومتی امور حسبه پرداختند. بنابراین با توجه به تفاوت دیدگاههای علمای شیعه و سنی می‌تواند در این زمینه تحقیقی جامع صورت گیرد؛ به همین جهت در این مقاله این موضوع مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: حسبه، امور حسبيه، محتسب، امر به معروف و نهی از

منکر.

* - تاریخ وصول: ۸۱/۹/۲۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۸۲/۷/۱۵.

۱ - مقدمه

حسبه و امور حسبه از موضوعات مهمی است که همواره در میان متفکران مسلمان اعم از شیعه و سنی مطرح بوده و هر یک با توجه به شرایط و موقعیت خود و میزان ارتباطشان با حکومتها و دولتها به این موضوع مهم پرداخته‌اند. علمای اهل سنت که بر اساس بینش فقهی خود برای خلفا و سلاطین مشروعیت دینی قائل بودند، احکامی که توسط آنها مطرح می‌شد بیشتر جنبه حکومتی داشت، زیرا بسیاری از امور حسبه از شؤون حاکم اسلامی شمرده می‌شود، اما پیروان مکتب تشیع از آن جایی که تنها برای ائمه معصومین (ع) مشروعیت دینی قائل بوده و فقط به ایشان مراجعه می‌نمودند، در زمان غیبت امام عصر (عج)، در بسیاری از امور حکومتی از جمله امور حسبه به فقها مراجعه می‌کردند، زیرا از نظر آنها خلفا و سلاطین دارای مشروعیت دینی نبودند. به همین جهت موضوع حسبه و امور حسبه در میان فقهای اهل سنت بیشتر رنگ و بوی حکومتی به خود گرفت و در مباحث مربوط به حکومت مورد پژوهش واقع شد، و تألیفات مستقل و غیر مستقلی در این زمینه با عناوین مختلفی همچون *الاحکام السلطانیة* نگارش یافت. اما در میان فقهای شیعه بیشتر صبغه غیر حکومتی پیدا کرد و به صورت مستقل مورد بحث قرار نگرفت، بلکه به عنوان موضوعی فرعی در لا به لای موضوعات گوناگون فقهی به آن پرداخته شد.

بنابراین، نوع نگرش به موضوع حسبه و امور حسبه و نحوه طرح مباحث و مسائل آن، و تا حدودی حد و مرز و گستره مفهومی آن، در بین شیعه و سنی متفاوت بوده و هست که در زیر به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۱ - ۱. معنای لغوی حسبه

حِسْبَةٌ، یکی از مصدرهای باب حَسَبَ يَحْسُبُ و جمع آن حِسَب است و اهل لغت

۱. حِسْبَةٌ به کسر حاء همانند ثروت تلفظ می‌شود.

برای آن معانی فراوانی را ذکر کرده‌اند:

۱. اجر، پاداش و ثواب؛ وقتی گفته می‌شود *فَعَلْتُهُ حِسْبَةً*؛ یعنی به نیت اجر و پاداش آن کار را انجام دادم.
۲. امید مزد و ثواب داشتن از خدای عزوجل.
۳. شمارش و حساب.
۴. تدبیر؛ وقتی گفته می‌شود *حَسُنَ الحِسْبَةُ* یعنی او نیکو تدبیر است.
۵. انجام کاری که در نزد خدای متعال حساب می‌شود^۱ (زییدی، جوهری، طریحی، دهخدا، راغب اصفهانی، ذیل ماده مورد نظر).

۱ - ۲. حسبه در قرآن و سنت

کلمه «حسبه» در قرآن کریم حتی برای یک بار هم مورد استفاده قرار نگرفته و در احادیث نیز ندرتاً به معنای اجر و پاداش و گرفتن ثواب از خداوند متعال به کار رفته است^۲، اما سایر مشتقات «حسب» در قرآن کریم و روایات، به صورتهای مختلف ماضی، مضارع، ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید و معانی گوناگونی از جمله گمان، کفایت، حسابگر، انجام دادن کاری برای رضای خدا و از خدا طلب اجر و پاداش کردن و ...

۱. راغب اصفهانی چنین می‌گوید: و الحسبة فعل ما یحسب به عندالله تعالی (همانجا).

۲. در معجمهای معتبر شیعه و سنی مانند المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحارالانوار، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، معجم احادیث النبوی، حداکثر پنج مرتبه این واژه به کار رفته است که به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

(الف) روی آنه حمل له (امام جواد علیه‌السلام) حمل یز له قيمة كثيرة. قُلَّ فی الطريق، فکتب الیه السدی حَمَنَه یعرفه الخبر فوقع بحظّه ان انفسنا و اموالنا من مواهب الله الهیئته و عواریه المستودعة یتبع بما متع منها فی سرور و غظیه و یأخذ ما اخذ منها فی اجر و حسبه (حرآنی، ص ۴۵۶، مجلسی، ۱۰۳/۵۰).

(ب) قال رسول الله (ص): لیلۃ القدر فی العشر البوائی من قامهن ابتغاء حسبتهن فان الله یتبارک و تعالی یتغر له ما تقدم به ذنبه و ما تأخر (ابن حنبل، مستدرک، ۳۲۴/۵).

به کار رفته است.^۱

۲- سیر تاریخی حسبه و جایگاه آن در منابع شیعه و سنی

بی‌گمان بسیاری از اموری که در قرنهای دوم و سوم هجری توسط خلفا و یا علمای اهل سنت تحت عنوان حسبه انجام می‌شده است و یا کارهایی که علمای شیعه به عنوان امور حسبیه بدان می‌پرداخته‌اند در صدر اسلام توسط شخص پیامبر اکرم (ص) به عنوان حاکم اسلامی انجام می‌شده است؛ اما سند محکمی که حاکی از به کار بردن واژه حسبه به مفهوم مصطلح امروزی توسط پیامبر (ص) و خلفای صدر اسلام باشد در دست نیست. بنابراین به احتمال زیاد اصطلاح حسبه در قرنهای بعدی در بین مسلمین رواج یافته است، و از آن جایی که این واژه در ابتدا توسط اهل سنت مورد استفاده قرار گرفت و سپس به منابع شیعه راه یافت نخست به سیر تاریخی حسبه در نزد اهل سنت می‌پردازیم و سپس منابع شیعه را بررسی خواهیم کرد.

۲-۱. حسبه در منابع اهل سنت و جایگاه آن در حکومتها

واژه حسبه قبل از این که به متون فقهی راه یابد در قرن دوم هجری توسط

۱. برخی از این آیات و روایات عبارتند از:

- «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (سوره طلاق، آیه ۳).

«و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند».

- «وَجَدَّ اللَّهُ عِلْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (سوره نور، آیه ۳۹).

«و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را به طور کامل می‌دهد؛ و خداوند سریع الحساب است».

- «وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حِسْبًا» (سوره نساء، آیه ۶).

«خداوند برای محاسبه کافی است».

- عن ابی جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص) مَنْ لَبَّى فِي أَحْرَامِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً احْتِسَابًا اشْهَدَ اللَّهُ لَهُ الْفِ مَلِكًا بِرَأْتِهِ مِنَ النَّارِ (بحارالانوار، ۱۸۸/۹۹). «هر کس در احرام خود هفتاد مرتبه به قصد قربت و برای رضای خدا دعای لبیک را بخواند، هزار ملاتکه را بخواند، هزار ملاتکه را گنوا می‌گیریم که او از آتش به دور خواهد ماند».

- من مواظب النبي (ص): یا علی احتسب بما تتفق علی نفسك تجدد عند الله مذخوراً (بحارالانوار، ۶۹/۷۷). «یا علی آنچه را که انفاق می‌کنی به حساب خدا بگذار که نزد خدا ذخیره شده خواهی یافت».

حکومتها به کار گرفته شد. از برخی نقلهای تاریخی به دست می‌آید که منصور دومین خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸) یحیی بن زکریا را به عنوان محتسب انتخاب کرد اما پس از مدتی منصور، وی را به انگیزه خیانت به مردم کشت (طبری، ۲۶۷/۶) لکن علی‌رغم این نقل تاریخی برخی معتقدند در روزگار فرزند منصور و سومین خلیفه عباسی یعنی مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹ ق) این نام‌گذاری - والی حسبه - برای نخستین بار انجام گرفت (حسن ابراهیم حسن، ص ۲۵۹) و قبل از آن لفظ محتسب به کار نرفته بود. اما پس از آن در بسیاری از کشورهای اسلامی از حکومت مرکزی عباسیان گرفته تا سایر دولتهای غیر مرکزی در شام و مصر همچون اخشیدیان و فاطمیان و ابویان نهادی تحت عنوان «ولایت حسبه»، «دایره حسبه» و ... با ماهیتی دینی و تقریباً اداری - قضایی تأسیس شد و جای خود را در ساختار حکومتی خلفا باز کرد، و متولی آن که محتسب نامیده می‌شد تا حدودی وظایف معینی را بر عهده داشت. خواجه نظام الملک طوسی در سیاست نامه خود آورده است:

«به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می‌دارد و خرید و فروختها می‌داند ... و امر معروف و نهی منکر به جای آرند و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده مملکت و نتیجه عدل این است، و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنان که خواهند خرید و چنان که خواهند فروشند و فضله جوی، مستولی شوند، و فسق آشکار شود و کار شریعت بی‌رونق گردد (ص ۵۱ و ۵۲).

«ولایت حسبه» در کنار سایر ولایتها و وظایف دینی مانند «ولایت قضا»، «ولایت مظالم» و ... یکی از مهمترین وظایف دینی حکومت و خلافت به شمار می‌آمده است و آن گونه که مورخان و نویسندگان نقل کرده‌اند، هر قدر از عمر حکومتها می‌گذشت، سازمانهایی همچون «حسبه» نهادینه‌تر و گسترده‌تر می‌شد. در این جا به بخشی از این گزاره‌های تاریخی - فقهی که مؤیدی است بر سخن یاد شده، می‌پردازیم:

قلقشندی که خود یکی از کارگزاران و مسؤولان حکومتی بوده است گزارشهای جالب توجهی را در مورد ساختار حکومتها و آداب و رسوم و وظایف حاکمان و خلفا تا قرن هشتم نقل نموده و ولایتهایی را که در پایتخت (ما بحضرة الخلافة) بوده است به دو نوع کلی تقسیم نموده است. سپس برای هر یک وظایف فراوانی را بر می‌شمرد؛ وی در قسمتی از سخن خود می‌گوید:

نوع دوم از وظایف، وظایف صاحبان قلم (ارباب الاقلام) است که خود به دو نوع تقسیم می‌شود، دینی و دیوانی ... وظایف دینی نیز دارای اقسامی است که از جمله قضاء، حسبه، ولایت اوقاف، ولایت بر مساجد و ... (ج ۳، صص ۳۰۴ - ۲۹۵).

قلقشندی در خصوص سایر دولتهای اسلامی مانند فاطمیان و ابویان در مصر وظایفی مانند وظایف بالا بیان می‌کند و علاوه بر جایگاه «ولایت حسبه» در مرکز خلافت، برای برخی از شهرهای غیر مرکزی دیگر نیز به وجود چنین ولایتهایی تصریح می‌نماید (۵۵۷/۳ و ۳۷/۴ به بعد و ص ۱۹۹).

ابن خلدون - که تقریباً هم عصر قلقشندی بوده است - نیز بعد از بیان این مطلب که خلافت نیابتی است از طرف صاحب شریعت که وظیفه‌اش حفظ دین و سیاست دنیاست، برای خلیفه برخی وظایف دینی را ذکر می‌کند؛ این وظایف عبارت است از: نماز، فتوا، قضاوت، جهاد و حسبه (مقدمه، ص ۲۱۸).

در جای دیگر می‌گوید، حسبه یک وظیفه دینی است که از باب امر به معروف و نهی از منکر و بر شخصی که مسؤولیت امور مسلمانان را بر عهده گرفته واجب است فرد صلاحیت داری را برای این امر تعیین نماید و بر فردی که منصوب شده واجب عینی است آن را انجام دهد و برای این کار باید یاران و اتصاری را انتخاب نماید (همان، ص ۲۲۵).

خلاصه این که ولایت حسبه از نهادهایی است که از همان قرون اولیه اسلام (دوم به بعد) جای خود را در میان نهادهای حکومتی باز کرد و اصطلاحاتی مانند حسبه،

محاسب، والی حسبه و ... در میان مسلمین رواج یافت. و پس از مدتی - تقریباً از قرن چهارم به بعد - این واژه‌ها به عنوان یکی از مباحث فقهی و احکام حکومتی وارد کتب فقهی و به ویژه *احکام السلطانیه* گردید و متفکران برجسته‌ای مانند ماوردی، ابویعلی، شیزری، غزالی، ابن خلدون، ابن الاخوه و دیگران به بحث پیرامون آن پرداختند. اگر چه قبل از آن اصطلاحاتی همچون *شهادة الحسبه*، *بینه الحسبه* و مانند آن در کتب فقهی به کار رفته است اما واژه حسبه به معنای مصطلح آن از همان قرن چهارم به بعد وارد کتب فقهی شد.

۲-۲. حسبه در منابع فقهی شیعه

همان گونه که گذشت، واژه «حسبه» ابتدا در میان علمای اهل سنت رواج یافت، و تقریباً از قرن هفتم به بعد، وارد کتب فقهی شیعه گردید و در مباحث مختلف فقهی به صورت پراکنده مورد استفاده قرار گرفت که در این جا به نقل برخی از عبارات فقهی که واژه حسبه در آن به کار رفته است می‌پردازیم^۱:

۱ - علامه حلی می‌گوید اگر فردی در خارج از شهر خود بمیرد قاضی آن شهر نمی‌تواند دیون وی را استیفاء نماید و اگر چنین کرد باید آن را برای وارثش حفظ کند. مرحوم محقق کرکی پس از توضیح این عبارت می‌گوید:

سزاوار است از این فتوا یک مورد را استثنا کردو آن، جایی است که بیم آن باشد که دیون میت از بین برود، که در این صورت قاضی می‌تواند دیون او را «من باب الحسبه» استیفاء نماید (ص ۳۳۹ و ۳۴۰).

۱. البته قبل از قرن هفتم در برخی از کتب فقهی واژه احتساب به همان مفهوم حسبه به کار رفته است. از جمله این براج در *المهذب* از ابن واژه استفاده نموده است. وی در بحث «القطعة» می‌گوید: إذ وجد انسان ضالّة قینعی له ان یأتی بها الی امام المسلمین قیسلمها الیه و علی الامام ان ینفق علیها من بیت المال ما راه بعد ان یحفظ مبلغ النفقه و إذا وجد ضالّة و هو فی زمان سلطان الجور حیس الضالّة و احتسب ینفقنها علی صاحبها (۵۶۹/۲).

۲ - شهادت یا گواهی تبرعی، یکی از موارد مهمی که معمولاً اصطلاح حسب در آن جا به کار رفته، جایی است که فردی به صورت داوطلبانه و تبرعی بدون این که مدعی خصوصی داشته باشد یا قاضی درخواست شهادت نماید، در محکمه حاضر شده و شهادت بدهد؛ این گونه شهادتها فقط در حقوق مربوط به خداوند همانند نماز، زکات، کفاره، حدود الهی، زنا، شراب خواری و نیز برخی دیگر از مواردی که مربوط به حقوق عمومی می شود مانند وقفهای عام جریان پیدا می کند. فقهای که این مسأله را طرح کرده اند به این قبیل شهادتها، «شهادة الحسبة» و به شاهدان آن «بیته الحسبة» می گویند.^۱

۳ - مرحوم فیض کاشانی در کتب مختلف خود واژه حسب را در یک معنای کلی و بسیار عام به کار برده است. وی در کتاب *مفاتیح الشرایع* (ج ۲، صص ۱۴۶ و ۱۴۷)، ذیل عنوان «کتاب الحسبة و الحدود» مباحث مربوط به فتوا، امر به معروف و نهی از منکر، برداشتن اشیاء و اطفال گمشده، دفاع، حدود، تعزیرات و عقوبه الجنایات را مورد بررسی قرار داده است. همچنین در کتاب *الواقی* (۲۵/۱۵)، ابواب مختلف جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و حدود و تعزیرات را در کتاب «الحسبة و الاحکام و الشهادت» آورده و در کتاب «التحفة السنیة فی شرح نخبة المحسنیة» پس از تعریف حسب، احکام مربوط به جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه حدود، فتوا، قضا، شهادت، لقیط،

۱. برای اطلاع بیشتر رک به شهید ثانی، *الروضه البیہ*، ج ۳، ص ۱۳۴، علامه حلی، *تحریر الاحکام*، ج ۲، ص ۲۳۱؛ *فخر المحققین، ایضاح القوائد*، ج ۲، ص ۹۶، *فاضل هندی، کشف اللثام*، ج ۲، ص ۴۳۰؛ *نجفی، جواهر الکلام*، ج ۴۱، صص ۳۰۷، ۵۵۰، ۵۵۱؛ *سرخسی، المبسوط*، ج ۷، ص ۵۴، ج ۹، صص ۶۵، ۶۹، ۱۳۸؛ *ابن قدامه، المغنی*، ج ۱۲، ص ۹۸، کاشانی *مسعود، بدایع الصنائع فی ترتیب الشرایع*، ج ۶، ص ۲۸۲.

نویسنده شرح *الازهار* در این زمینه معیار خوبی را ارائه کرده است وی می گوید:

ان الشهادة عندنا لغير مدع تصح من طریق الحسبة فی ... و كلما يؤدي ترك الشهادة فيه الي منكر و كذلك فی حقوق الله تعالی الحقة كالشهادة علی الزنا و الشرب (الامام احمد المرتضی، ۵۸۴/۳).

حجر و برّ را در باب الحسبه توضیح داده است (جزایری، ص ۱۹۸ به بعد).^۱

۴ - نگاه داری از لقیط

لقىط، به معنای بچه گمشده غیر ممیزی است^۲ که کفیل و سرپرست ندارد (شرایع الاسلام، ۲۸۳/۳). این موضوع در کتب فقهی به صورت مستقل مورد بررسی قرار گرفته و فقهای بزرگوار احکام قابل تأملی را در این زمینه مطرح کرده‌اند که می‌توان آن را یکی از نمونه‌های برجسته توجه اسلام به حقوق انسان و به ویژه حقوق کودک قلمداد کرد. زیرا اگر چه طبق نظر محقق حلّی (شرایع الاسلام، ۲۸۵/۳) حفظ و نگاه داری و تحویل وی به سرپرست شرعی مستحب است اما بسیاری از فقهای بزرگ همچون شیخ طوسی (همان)، علامه حلّی (جامع المقاصد، ۹۷/۶)، محقق کرکی (همان)، محقق سبزواری (کفایة الاحکام، ص ۲۳۴) و صاحب ریاض (۳۲۳/۲) حفظ و نگاه داری لقیط را به عنوان یک واجب کفایی (و از باب حسبه) واجب دانسته‌اند.

۵ - گرفتن اموال از دست کودکان، دیوانگان و مال مغضوب از غاصب

در کتاب ودیعه در مبحث امانات شرعی مسائلی مطرح شده و در آن جا واژه حسبه به کار رفته است. از جمله این که بعضی از فقها گفته‌اند: اگر فردی مالی را در دست بچه یا دیوانه‌ای ببیند، در صورتی که بداند یا بیم آن رود که آن مال در دست

۱. وی در این قسمت حسبه را چنین تعریف کرده است:

«الحسبه اسم ما یحتسب من القربات التي تعمّ مصالحها و یقوم بها نظام المسلمین و اظهر الامور الشفاهیه». او سپس امور هشت گانه بالا را توضیح داده است.

۲. نسبت به بچه ممیز (کسی که خوب و بد را تشخیص می‌دهد) بین فقها اختلاف است که آیا نگاه داری او واجب است یا خیر؟ علامه حلّی حفظ بچه ممیز را مانند غیر ممیز واجب دانسته (جامع المقاصد، ۹۷/۶). اما محقق حلّی دچار تردید شده است (شرایع الاسلام، ۲۸۳/۳). محقق کرکی گفته است بچه ممیز مُراهق (بچه‌ای که نزدیک است بالغ شود) مثل بالغ است و برداشتن و نگاه داری او جایز نیست (جامع المقاصد، همانجا).

بچه یا دیوانه تلف شود، بدون آن که ضامن باشد^۱ می‌توان به نیت «حسبه» آن را از آنها بگیرد (علامه حلی، جامع المقاصد، ۸/۶؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۴۰/۴؛ سبزواری، ص ۱۳۲؛ طباطبائی، ۶۲۰/۱).

علاوه بر این مسأله، در همین مبحث فقها موضوع دیگری را مطرح کرده و گفته‌اند اگر انسان مال غصب شده‌ای را در دست غاصب ببیند می‌تواند «حسبه» و با قصد نگه‌داری و رساندن مال به دست صاحبش، آن را از دست غاصب بگیرد (فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۵۳۵/۴؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۶/۴؛ مالک الافهام، ۸۶/۵؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۲۷/۲؛ الحدائق الناضرة، ۴۱۳/۲۱).

۶- به جا آوردن حج واجب از طرف میت

محقق حلی در مبحث «حج» این مسأله را مطرح کرده است که اگر شخصی مبلغی را به عنوان ودیعه به دیگری بسپارد و پس از مدتی از دنیا برود در حالی که حج واجب بر گردن اوست، فردی که ودیعه را در اختیار دارد در صورتی که بداند ورثه برای میت حج به جا نمی‌آورند «برای او جایز است که به اندازه هزینه حج، مبلغی را بردارد و فردی را جهت انجام حج نیابتی از طرف میت^۲ اجیر نماید». صاحب جواهر که از شارحین کتاب شرایع الاسلام است در توضیح این عبارت از کلمه «حسبه» استفاده نموده و می‌گوید: برای او جایز است حسبه این کار را انجام دهد. ایشان پس از آن می‌گوید احتمال دارد که بگوییم برای انجام این کار باید از حاکم اجازه بگیرد و اگر دسترسی به حاکم نداشت می‌تواند مستقلاً (بدون اجازه از حاکم) از «باب حسبه» آن را

۱. علت عدم ضمان این است که وی به قصد کار نیک این کار انجام داده و طبق آیه شریفه «و ما علی المحسنین... ضامن نیست (به منابع پیش گفته مراجعه شود).
 ۲. مستند این فتوا که بعضی از فقها آن را مطرح کرده‌اند حدیثی است از امام صادق (ع)؛ که راوی می‌گوید: سألت عن رجل استودعني مالا و هلک و لیس لولده شیء و لم یحج حجة الاسلام، قال حج عنه و ما فضل فأعطهم (حر عاملی، ۱۲۹/۱).

انجام دهد. البته مشروط به این که مؤمن عادل باشد»^۱ (نجفی، ۴۰۲/۲).

سید محمد کاظم طباطبایی (ره) در *عروة الوثقی* نیز این مسأله را مطرح کرده اما اولاً انجام این کار در صورتی که بداند یا گمان کند ورثه برای او حج به جا نمی‌آورند، واجب دانسته است و ثانیاً این موضوع را به هر نوع بدهی سرایت داده و می‌گوید: «بسر کسی که مالی در نزد اوست از «باب حسبه» واجب است آن مال را در پرداخت بدهی میت مصرف نماید و اگر (قبل از پرداخت بدهی) آن را به وارث داد، ضامن است. البته همه این کارها باید با اجازه حاکم باشد زیرا حاکم ولی کسی است که ولی ندارد» (۵۳۱/۲).

۷ - ملزم نمودن دو وصی به رفع اختلاف توسط حاکم

فقا در کتاب وصیت مسأله‌ای را مطرح کرده‌اند که اگر فردی دو نفر را به عنوان وصی انتخاب کند، هیچ یک از این دو نفر حق ندارند به صورت فردی تصمیم‌گیری نمایند، بلکه باید به صورت مشترک تصمیم بگیرند. بنابراین اگر دو وصی در موضوعی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند در این صورت بر حاکم واجب است آنها را مجبور کند تا تصمیم مشترکی را اتخاذ نمایند.

محقق کرکی در این باره می‌گوید: بر حاکم واجب است آنها را مجبور کند تا تصمیم مشترکی را اتخاذ نمایند، زیرا عمل به وصیت واجب است، و هرگاه آنها با یکدیگر مخالفت کردند «از باب حسبه» واجب است تا از اختلاف آنها جلوگیری نماید (۲۹۳/۱۱؛ نیز ر. ک: نجفی، ۴۱۱/۲۷).

۸ - الزام محیی دوم به رعایت حریم محیی اوک

در مبحث «احیاء موات» در مورد حدّ حریم راه آمده است که اگر دو نفر زمینی را

۱. صاحب جواهر علاوه بر این مسأله می‌گوید سایر حقوق مالی (به غیر از حج) مانند غضب و دین و ... نیز به این مسأله ملحق می‌شود. یعنی اگر بر عهده میت دینی بود، شخصی که مال در دست او امانت است می‌تواند اوک دین او را ادا کند و مابقی را به ورثه بدهد (نجفی، ص ۴۰۳).

احیا کنند و بعد بر سر حریم راه با یکدیگر اختلاف نمایند، بسیاری از فقها گفته‌اند، حاکم، احیا کننده دوم را ملزم می‌کند تا حدّ حریم را حفظ نماید و اگر حاکم نبود بر مسلمانان واجب کفایی است تا از باب حسبه این کار را انجام دهند (محقق سبزواری، ص ۲۴۰؛ سید علی طباطبایی، ۳۲۳/۲).

۹ - تعلیم احکام شرعی

در بعضی از عبارات فقهی مطالبی آورده شده که حکایت از آن دارد که تعلیم احکام شرعی گاهی وقتها از «باب حسبه» واجب است. ابن فهد حلی در مبحث «گرفتن مزد برای انجام واجبات» مسأله‌ای را مطرح کرده و می‌گوید: «برای تلقین و یاد دادن صیغه به طرفین عقد، گرفتن مزد جایز نیست، زیرا این کار از موارد تعلیم احکام شرعی است که از «باب حسبه» واجب است.» (ابن فهد حلی، المهدّب البارع)

۳ - تعریف حسبه از دیدگاه علمای امامیه و اهل سنت

۳-۱. تعریف حسبه از دیدگاه اهل سنت

تقریباً همه علمای اهل سنت حسبه را همان امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند. برخی از آن تعاریف به شرح زیر است:
الف) ماوردی و ابویعلی چنین می‌گویند:

«الحسبه هی امر بالمعروف اذا ظهر ترکه و نهی عن المنکر اذا ظهر فعله» (ماوردی ص ۲۴۰؛ ابویعلی، ص ۲۸۴). یعنی: حسبه عبارت است از امر به معروف هنگامی که ترک آن ظاهر شود و نهی از منکر، هنگامی که انجام آن آشکار گردد.

ب) شیرزی حسبه را این گونه تعریف کرده است:

«کانت الحسبه امرأ بمعروف و نهیاً عن المنکر و اصلاحاً بین الناس» (ص ۶). یعنی:

حسبه عبارت است از امر به معروف، نهی از منکر و اصلاح بین مردم.

ج) ابن خلدون در تعریف حسبه می‌گوید:

حسبه وظیفه‌ای دینی است از باب امر به معروف و نهی از منکر و بر رهبری که

امور مسلمین را بر عهده دارد واجب است و باید شخص صلاحیت داری را برای این امر تعیین نماید (ص ۲۲۵).

همان گونه که ملاحظه می‌کنید وجه مشترک تعاریف یاد شده این است که حسبه به معنای امر به معروف و نهی از منکر است، با این تفاوت که ماوردی و ابویعلی، آشکار بودن ترک معروف و انجام منکر را شرط دانسته‌اند؛ شیزری علاوه بر امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح بین مردم را نیز از مصادیق حسبه بر شمرده است؛ این خلدون هم در تعریف خود تصریح نموده که امر به معروف و نهی از منکر وظیفه حاکم اسلامی است.

۳-۲. تعریف حسبه از دیدگاه علمای امامیه

تعریفی که علمای شیعه از حسبه ارائه کرده‌اند ظاهراً فراتر از تعاریف فقهای اهل سنت است و مصادیق بیشتری را در بر می‌گیرد، برخی از آنها عبارتند از:

۱- مرحوم نراقی در کتاب *عواید الایام* در بحث ولایت فقیه دو نوع وظایف را برای فقیه بر می‌شمرد: یکی همان وظایفی حکومتی پیامبر (ص) و امامان (ع) و دیگر وظایفی که متولّی خاصی ندارد؛ وی در این باره می‌گوید:

«هر کاری که به امور دین یا دنیای انسان مربوط می‌شود، و عقلاً، یا عادتاً یا شرعاً باید آن کار انجام شود یا این که شارع اذن داده است آن کار صورت پذیرد و حال آن که متولّی معین یا غیر معینی (به صورت واجب کفایی) هم ندارد، بر فقهاست که آن وظیفه را به عهده بگیرند.»^۱

۱. متن کامل سخن ایشان چنین است: کل فعل متعلق بامور العباد فی دینهم او دنیاهم و لابدّ من الاتیان به و لا مفراً منه، اما عقلاً او عادتاً من جهة توقف امور المعاد و المعاش لواحد او جماعة علیه، و انا طقة النظام امور الدین و الدنیا به او شرعاً من جهة ورود امر به او اجماع، او نفی ضرر او اضرار، او عسر او حرج او فساد علی مسلم، او دلیل آخر، او ورود الاذن (فی عبء الامر) فیه من الشارع و لم يجعل وظیفته لمعین واحد او جماعة و لا لغير معین - ای واحد لا بعینه - بل علم لا بدیة الاتیان به او الاذن فیه، و لم يعلم المأمور به و لا المأذون فیه فهو وظیفه الفقهاء و له التصرف فیه و الاتیان به (ص ۵۳۶).

گرچه نراقی در این عبارت اصطلاح امور حسبیه را به کار نبرده است، اما با توجه به تعاریفی که سایر فقها از مور حسبیه ارائه کرده‌اند به نظر می‌رسد منظور ایشان از این عبارت همان امور حسبیه است.

۲ - امام خمینی (ره) در تعریف امور حسبیه می‌گوید:

«امور حسبیه» اموری است که شارع مقدس یقیناً راضی به اهمال آن نمی‌باشد (۴۹۷/۲). ایشان در جای دیگری پس از این تعریف عبارت «و تکون مطلوبه مطلقاً» (همان، ص ۵۰۱) را اضافه کرده است.

۳ - مرحوم آیه‌الله خوبی در بحث اجتهاد و تقلید در رابطه با این که آیا اعلیت در غیر تقلید شرط است یا خیر؟ وظایف و اختیاراتی را برای مجتهد پسر می‌شمرد و امور حسبیه را بر آنها اطلاق می‌کند، این امور عبارتند از: «ولایت بر نابالغان، دیوانگان، اوقافی که متولی ندارد، وصایایی که وصی ندارد و به طور کلی هر امری که چاره‌ای نیست جز آن که باید در خارج تحقق پیدا کند، مانند فروش مال یتیم در صورت ضرورت و تزویج دختر و پسر نابالغ در صورت وجود مصلحت و مصرف نمودن سهم امام (ع).»^۱

نقد و نظر:

۱ - اگر چه مرحوم ملا احمد نراقی نامی از امور حسبیه نبرده است، اما به نظر

۱. متن عبارت ایشان چنین است: هل تعتبر الاعلمیه فی غیره (تقلید) من الامور الراجعة الی المجتهد کالولاية علی القصر من الصغار و المجانین و علی الاوقاف التي لا متولی لها و الوصایا التي لا وصی لها و غیره من الامور التي لا مناص من تحققها فی الخارج و هي المعبر عنها بالامور الحسبیه کبيع مال الیتیم عند اقتضاء الضرورة له، او تزویج الصغیر او الصغیرة مع اقتضاء المصلحة فی حقها و صرف سهم الامام (ع) فی موارد و نحوها او لا تعتبر (غروی تبریزی، میرزا علی، التنبیح فی شرح العروة الوثقی، ۱/۴۱۸).

می‌رسد عبارتی را که ایشان در رابطه با وظایف فقها نقل کرده است می‌تواند تعریف بسیار خوبی برای امور حسبه باشد، جز این که سخن ایشان به گونه‌ای است که عمدتاً شامل وظایف فقها می‌شود، و اما وظایفی را که مردم باید به عنوان امور حسبه انجام دهند، در بر نمی‌گیرد.

۲ - تعریفی که امام خمینی (ره) از امور حسبه ارائه نموده است دامنه‌ای بسیار وسیع دارد و تعریف مانعی نیست و ظاهراً شامل کلیه واجبات و مستحبات، حتی امور فردی که متولی معینی هم دارد می‌شود، زیرا خدای متعال راضی نیست هیچ یک از واجبات و مستحبات (حتی فردی) فرو گذاشته شود، در حالی که یقیناً منظور ایشان - با توجه به مثالهایی که برای امور حسبه ذکر می‌کنند - چنین نیست.

۳ - تعریفی که آیه‌الله خوئی بیان نموده است گرچه از ظاهر آن بر می‌آید که شامل واجبات و مستحباتی که متولی معینی دارد نمی‌شود؛ اما از طرف دیگر از قید «لا مناص من تحققها فی الخارج» فهمیده می‌شود که این تعریف، تعریف جامعی نیست؛ زیرا اولاً شامل امور غیر ضروری (مانند گرفتن مال مغضوب از دست غاصب و رد آن به صاحبش، یا گرفتن اموال از دست بچه نابالغ و تحویل آن به ولی) نمی‌شود؛ در حالی که بعضی از فقها فرموده‌اند حسبه باید و یا بهتر است این کار انجام شود؛ و ثانیاً با توجه به مثالهایی که ایشان در موارد مختلف ذکر کرده‌اند و نیز از عبارت «الامور الراجعة الی المجتهد»، به نظر می‌رسد دایره امور حسبه از نظر ایشان خیلی گسترده نیست و شامل امور معدودی است که باید توسط فقیه و یا با کسب اجازه از فقیه انجام شود.

۴ - علت این تفاوت‌هایی که در تعریف و مصادیق امور حسبه مشاهده می‌شود این است که این اصطلاح صریحاً در آیات و روایات نیامده و تعریف آن توقیفی نیست، بلکه اصطلاحی است که بیش از سه یا چهار قرن از رایج شدن آن نمی‌گذرد، و فقها با در نظر گرفتن مصادیقی که وجود داشته و با توجه به نگرشی که به فقه و ولایت فقیه

و ... داشته‌اند، چنین اصطلاحی را به استخدام در آورده‌اند.

۵ - به عقیده نگارنده با توجه به مفهوم احتساب و سایر مشتقات باب افتعال از ماده «حسب» که در قرآن و سنت به کار رفته است و با عنایت به موارد حسبه در عبارات فقهای پیشین و همچنین با در نظر گرفتن مصادیق متعدد و گوناگونی که فقهای معاصر ذکر کرده‌اند شاید بهتر باشد حسبه را چنین تعریف نماییم:

امور حسبیه عبارت است از کلیه کارهای شایسته و معروفی که فراتر از «خود» است؛ و به سایر انسانها (کمک به یتیم)، جامعه (امر به معروف و نهی از منکر)، کشور (حفظ مرزها و ...) و یا اسلام (جلوگیری از بدعتهای دینی و ...) مربوط می‌شود؛ و خداوند انجام آن کار را بر فرد حقیقی معینی واجب یا مستحب نکرده است؛ بلکه باید (در بعضی موارد) و یا بهتر است (در بعضی موارد) آن کار توسط آحاد مردم (به صورت غیر معین) یا صنف خاص (مثل فقها) یا نهادهای حقوقی (مانند قوه قضائیه، دولت و ...) انجام شود.

این تعریف موارد بسیار زیادی را شامل می‌گردد، از قبیل:

عبور دادن اشخاص ناتوان از خیابان، صدقه دادن، نجات دادن غریق، ساختن مدرسه و مسجد و بیمارستان توسط مردم، تصدای امور بالغان، دیوانگان، غایبان و ...، گرفتن و مصرف کردن خمس، امر به معروف و نهی از منکر، کمک به حکومت در حفظ مرزها، حفظ اسلام از انحراف و بدعتها، حفظ مردم از انحراف و موارد غیر قابل شمارش دیگر.

۴- مروری بر مهمترین مصادیق امور حسبیه و وظایف و صلاحیتهای محتسبان

از مجموع مباحث گذشته به دست آمد که نوع بینش فقهای اهل سنت و نیز مبسوط الید بودن آنها در امور حکومتی از یک سو و کناره‌گیری فقهای شیعه از حکومتها از سوی دیگر سبب شده است تا علی‌رغم وجود اشتراکات فراوان بین آرای

علمای امامیه و اهل سنت، تفاوت‌هایی نیز مشاهده شود که این تفاوتها در مصادیق امور حسبه و وظایفی که محتسبان بر عهده داشتند بیشتر بروز کرده است، به همین جهت مروری بر مصادیق امور حسبه و وظایف محتسبان ضروری می‌نماید.

۴-۱. مهمترین مصادیق امور حسبه در آثار شیعه

همان گونه که از تعاریف علمای شیعه از امور حسبه به دست آمد، دامنه امور حسبه بسیار گسترده و فراگیر است و شامل مصادیق فراوانی می‌شود؛ اما در عین حال هر فقیهی در موقع ارائه مثال به مصادیق محدودی اشاره نموده است. برخی از این مصادیق از مواردی است که اکثریت و یا همه فقها از آن نام برده‌اند و تعدادی دیگر را تنها بعضی از فقها ذکر نموده‌اند. برخی از مهمترین مصادیقی که از عبارات فقها می‌توان به دست آورد عبارتند از:

- ۱- تصدّی مقام افتا؛
- ۲- تصدّی مقام قضاوت؛
- ۳- اجرای حدود؛
- ۴- گرفتن خمس و زکات و تقسیم آن در بین اصناف مربوط؛
- ۵- اداره نظام شهرها و کشورها؛
- ۶- تصرف در بعضی از وقفهای عام که ناظر شرعی ندارد؛
- ۷- حفظ و یا تصرف در اموال یتیمی که جدّ یا وصی ندارد و نیز ولایت بر نکاح ایشان بنا بر قولی؛

۸- حفظ و نگهداری یا تصرف در اموال مجانین، سفیهان و غایبان؛

۹- تصرف در ادای دیون و وصایای مرده‌ای که وصی ندارد؛

۱۰- جهاد و حفظ مرزهای مسلمین؛

۱۱- امر به معروف و نهی از منکر؛

۱۲- اعانت بر طاعت؛

- ۱۳ - برداشتن و حفظ مال پیدا شده؛
 ۱۴ - نگهداری از بچه یا حیوان گمشده؛
 ۱۵ - حفظ جوانان مسلمانان از انحراف از اسلام؛
 ۱۶ - جلوگیری از تبلیغات علیه اسلام و دین؛
 ۱۷ - گرفتن مال غصب شده از دست غاصب و تحویل آن به مالک؛
 ۱۸ - گرفتن مال از دست بچه نابالغ و حفظ آن از تلف شدن؛
 ۱۹ - نجات دادن غریق؛
 و ...

۲-۲. مروری بر مهمترین مصادیق، وظایف و صلاحیتهای محتسبان در آثار اهل سنت

آن گونه که از متون فقهی - تاریخی و نیز فرمان نامه‌های به جای مانده از خلفا و پادشاهان که طی آن والیان حسب را به ولایت حسب منصوب می‌کردند بر می‌آید، محتسبان حکومتی وظایف فراوانی را بر عهده داشتند: از امور تربیتی، تبلیغی و بهداشتی گرفته تا نظارت بر بازار و احقاق حق و جلوگیری از تضییع حقوق خریداران و فروشندگان و ممانعت از تقلب و کلاهبرداری فروشندگان؛ و نیز نظارت بر امور شهرسازی و باربری و دهها موضوع دیگر. محتسبان از یک سو بخشی از امور قضایی را که نیازمند شاکی خصوصی است بر عهده داشتند و از سوی دیگر بر امور اجتماعی و فرهنگی و دینی نظارت می‌نمودند. و در اکثر موارد حق تأدیب و تعزیر نیز داشته‌اند. محتسبان علاوه بر این که از منکرات عموم مردم و شهروندان جلوگیری می‌کردند از تخلفات ظاهری کارگزاران حکومت، قضات و حتی خلفا نیز ممانعت می‌نمودند. بنابراین مشاهده می‌شود که حوزه کاری محتسب بسیار گسترده بوده است؛ بنابراین آیا می‌توان حد و مرز دقیقی برای حوزه اختیارات، وظایف و صلاحیتهای محتسب تعیین کرد؟

همان طور که در مباحث قبلی بیان شد، در هیچ آیه و حدیثی واژه حسبه و محتسب به مفهوم مصطلح آن به کار نرفته و به تبع آن در منابع دینی (قرآن و سنت) نیز حد و مرز مشخصی برای اختیارات و وظایف محتسب تعیین نگردیده است؛ به تعبیر دیگر واژه «حسبه» و «محتسب» دارای حقیقت شرعی^۱ نیست، تا بتوان بر مبنای شرع مقدس اسلام برای آن حد و مرزی را تعیین نمود. بلکه اصطلاحی است که از قرن دوم به بعد در بین مسلمانان رواج یافته است. علاوه بر این، آنچه تعیین حدود و ثغور حوزه کاری محتسب را دشوارتر می‌کند این است که منشأ تأسیس این نهاد، فریضه بسیار مهم امر به معروف و نهی از منکر که دامنه‌ای بسیار فراخ و گسترده دارد می‌باشد، و همان گونه که تعیین حد و مرز برای معروف و نهی از منکر ناممکن و یا حداقل دشوار است، تعیین حد و مرز برای حوزه کاری محتسب نیز دشوار و ناممکن می‌نماید. مؤید این سخن این که خلفا و حاکمان در هر عصر و روزگاری و در هر سرزمین و بلادی و نیز با توجه به مقام و منزلت علمی و اجتماعی افراد، وظایف مختلفی را بر عهده والیان حسبه می‌نهادند. گاه وظایف او بسیار گسترده بود و حتی برخی از امور قضایی را در بر می‌گرفت و گاه صلاحیتهای وی محدودتر می‌شد و محتسب صرفاً در حد ناظر بازار انجام وظیفه می‌نمود. بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که از لحاظ شرعی محتسب وظایف چندان معین و مشخصی نداشته است و لذا می‌توان با توجه به موقعیتهای مختلف دامنه وظایف و اختیارات محتسب را تغییر داد و کم و زیاد نمود که به عنوان نمونه می‌توان به حوزه اختیارات و وظایفی که ماوردی، شیزری و ابن الاخوة برای

۱. حقیقت شرعی عبارت از لفظی است که به دست شارع و از طرف او وضع شده است.

«الحقیقة الشرعیة فهو اللفظ الذی کان وضعه بید الشارع و ثابتاً من قبله. فاذا ثبت ان الشارع وضع لفظاً لمعنی کلفظ الصلوة للهیئة المعهودة و الصوم لالامساک المعلوم و الزکوة للصدقة اما بتخصیصه بانی وضعت هذه الالفاظ لهذه المعانی او باستعماله لها فی تلك المعانی مجازاً ثم صیورتها حقیقة بکثرة وضعه لها باحد النحوین یقال انه لم یثبت الحقیقة الشرعیة فی هذه الالفاظ بالنسبة الی هذه المعانی» (مشکینی، ص ۱۱۷).

محتسب بر شمرده‌اند اشاره نمود. شیزری - علی رغم این که تنها بخشی از کار محتسبان نظارت بر عملکرد صاحبان صنایع و مشاغل بوده است - در کتاب *نهاية الرتبة* چهل نوع مشاغل مختلفی را که محتسب بر کار آنها نظارت می‌کرده و به تخلفات و منکرات آنها رسیدگی می‌نموده است نام برده و پیرامون هر یک توضیحات فراوانی را نوشته است.

در حدود یک قرن بعد، نویسنده *معالم القرية* با بهره‌گیری از تألیفات ماوردی، ابویعلی و شیزری مطالب بیشتری را تدوین نمود. وی پس از این که در بابهای اول و دوم همانند ماوردی و ابویعلی به بیان شرایط حسبه و محتسب پرداخته و اقسام امر به معروف و نهی از منکر را توضیح داده است، در ۶۷ باب از مشاغل فراوانی نام می‌برد و با دقت و ظرافتی قابل تحسین به بررسی شیوه‌های تقلب و تخلف هر شغل و نحوه شناسایی، تشخیص و مقابله با آنها می‌پردازد. چون دامنه فعالیتها و وظایف محتسبان بسیار بوده است، لذا تعیین حد و مرز آن بسیار دشوار است اما در عین حال با توجه به تألیفات به جای مانده از نویسندگان پیشین که بعضاً خود از محتسبان برجسته روزگار خویش بوده‌اند می‌توان وظایفی را که محتسبان انجام می‌داده‌اند در موارد زیر خلاصه کرد.

۱ - نظارت بر بازار و بازاریان و خرید و فروشها

از مهمترین و گسترده‌ترین وظایف محتسب نظارت بر بازار و بازاریان و خرید و فروشهایی بوده که در سطح شهر انجام می‌شده است؛ او در این زمینه وظایف گوناگون و متعددی را بر عهده داشته است که از جمله آنها موارد زیر است:

الف) جلوگیری از معاملات حرام و مکروه، و برخورد با تخلفات و کارهای حرامی که انجام می‌شده است (ماوردی، ص ۲۵۳ و ترجمه *معالم القرية*، صص ۸۴ - ۸۱).

ب) جلوگیری از سد معبر و ممانعت از هر گونه ساخت و سازی که مانع کسب دیگران یا تردد مردم می‌شده است (همان، ص ۹۳، شیزری، ص ۱۱).

پ) نظارت و کنترل دقیق پیمانها و ترازوها (همان، ص ۱۰۱، شیزری، صص ۲۰ - ۱۵).

ت) نظارت و کنترل نظافت بازار و جلوگیری از آلوده نمودن آن و ... (همان، ص ۱۲۱؛ شیزری، ص ۱۴).

ث) تنبیه و تأدیب خاطیان و متخلفان (همان، ص ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶ و نیز ر.ک. به ماوردی، ص ۲۵۳، ۲۵۵ و ۲۵۶).

ج) آزمایش میزان مهارت و تجربه صاحبان بعضی از مشاغل و حرفه‌های تخصصی - به ویژه مشاغلی که با جان انسانها سر و کار داشت - و صدور جواز کسب برای آنها.

۲ - نظارت بر امور عبادی و دینی

از دیگر وظایفی که محتسب بر عهده داشت نظارت بر امور دینی و عبادی جامعه بوده است. برخی از آنها عبارتند از:

- دستور به برپایی نماز جمعه و جماعت و شرکت افراد در نماز و مجازات افرادی که هنگام نماز مشغول کسب و کار بودند (ماوردی، ص ۲۴۳ و ۲۴۵، ترجمه معالم القریه، ص ۲۱۳).

- نظارت بر مساجد و کار خادمان و نیز ائمه جماعت و منع آنها از طولانی کردن نماز جماعت (ماوردی، ص ۲۵۷، ابویعلی، ص ۳۰۴).

۳ - نظارت بر امور درمانی، بهداشتی و مواد خوراکی

نظارت و بازرسی امور پزشکان، جراحان، داروسازان، دامپزشکان، مواد خوراکی و ... از دیگر اموری است که در حوزه و گستره وظایف و اختیارات ناظر حسبه قرار داشته است (ترجمه معالم القریه، ص ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۰۴، ۲۰۵ و ۲۱۴).

۴- نظارت بر تعلیم و تربیت و ارشاد

تعلیم و تربیت که از مهمترین مسائل هر جامعه به شمار می‌آید، از دیگر موضوعاتی است که در حوزه کاری محاسب قرار داشت. برخی از مؤلفان و محاسبان به مباحثی مانند نظارت بر عملکرد و شیوه تدریس مربیان، نحوه برخورد آنها با دانش‌آموزان، توجه به تدریس احکام و معارف دینی و معلمان این علوم، نظارت بر کنار و اعظان و خطیبان و ... پرداخته‌اند که مجموع آنها را می‌توان تعلیم و تربیت و ارشاد نامید. برخی از سخنان این اندیشه‌وران و مؤلفان که بعضاً خود نیز مسؤولیت حسبت را بر عهده داشتند چنین است:

ماوردی می‌گوید: «کسی که متصدی تعلیم شریعت و معارف دینی شده در حالی که صلاحیت انجام آن را ندارد و مردم از گمراه شدن توسط او در امان نیستند، محاسب باید او را از این کار باز دارد و اگر محاسب به شخصی تردید داشت که آیا صلاحیت تصدی این کار را دارد یا نه، می‌تواند او را بیازماید» سپس برای تأیید سخن خود به شیوه حضرت علی (ع) در برخورد با حسن بصری اشاره کرده و نقل می‌کند وقتی حضرت از کنار او می‌گذشت - در حالی که مشغول تعلیم دیگران بود - او را با سؤالاتی مورد آزمایش قرار داد و پس از اطمینان به او گفت، به کار ادامه بده (ص ۲۴۸).

۵- مواظبت بر حفظ عفت و اخلاق عمومی جامعه و جلوگیری از تظاهر به فساد

نویسندگان در این خصوص موارد فراوانی را برشمرده‌اند که محاسب باید نسبت به آنها اقدام نماید، از جمله:

- جلوگیری از آشکار ساختن شراب و سایر آلات و ابزار کارهای حرام و تأدیب متخلفان (ماوردی، ص ۲۵۱، ترجمه معالم القریه، ص ۶۸ و ۶۹).

- جلوگیری از نشستن مردان بیکار بر سر راه زنان، به ویژه در مراکزی مانند بازار

پشم و کتان و کنار چشمه و درهای گرمابه زنان و تعزیر و تأدیب متخلفان (شیزری، ص ۱۰۹، ترجمه معالم القریه، ص ۲۲۰).

- ممانعت از حضور زنان در مساجد و مجالس وعظ در صورتی که احتمال فساد برود (ترجمه معالم القریه، ص ۲۱۸).

- جلوگیری از گفت و گوی زن و مرد در مکانهای خلوت (شیزری، ص ۱۴).

۶- نظارت بر کار گزاران حکومتی و امیران

یکی دیگر از وظایفی که محتسب بدان می‌پرداخت جلوگیری از تخلفات ظاهری کارگزاران حکومتی بود، زیرا همان گونه که قبلاً یادآور شدیم مبنای تأسیس دایره حسبه، امر به معروف و نهی از منکر بوده است که عمومیت دارد و حتی شامل پادشاهان نیز می‌شود. البته بدیهی است که این نظارت هرگز به معنای بازرسی از کارگزاران حکومتی نیست؛ زیرا بازرسی، از حوزه اختیارات محتسب خارج است. نیز پر واضح است که نحوه امر به معروف و نهی از منکر پادشاهان و کارگزاران تا حدودی با دیگران متفاوت است، زیرا حکمت تشریح این دو وظیفه مهم جلوگیری از آشکار شدن گناه و منکر و ترویج خیر و معروف در جامعه و اصلاح افراد است، بنابراین باید به گونه‌ای به این دو وظیفه عمل نمود تا مقصود حاصل شود و این، میسر نخواهد شد مگر این که هر فرد و قشری را متناسب با خودش امر و نهی نمود. به همین جهت غزالی بابی را به امر به معروف و نهی از منکر امیران و پادشاهان اختصاص داده و شیوه آن را بیان نموده است (ج ۲، ص ۷۳۷ به بعد).

به هر حال آنچه مسلم است این که در روزگار قدیم محتسبان از منکرات ظاهری کارگزاران جلوگیری می‌نموده‌اند، شیزری، ابن الاخوة و دیگران گفته‌اند: «اگر قاضی از رسیدگی به کار مدعیان ابا کند و احکام متوقف و فریاد اهل دعوی بلند شود، محتسب باید او را به وظیفه‌اش آشنا سازد و علو مقامش او را از این کار باز نداشته (ماوردی، ص ۲۵۷، ابو یعلی، ص ۳۰۴، شیزری، ص ۱۱۵، ترجمه معالم القریه، ص ۲۳۰).

۷- رسیدگی به شکایات شخصی و احقاق حقوق خصوصی

اگر چه از نظر ماهیت، حسیه و قضا تفاوت زیادی با یکدیگر دارند اما از جهاتی شباهت نزدیکی بین آنها وجود دارد. محتسب در پاره‌ای همچون قاضی می‌توانست به شکایات و حقوق خصوصی افراد رسیدگی نماید. فقهای اهل سنت به ویژه ماوردی و ابو یعلی مواردی را ذکر کرده‌اند که محتسب می‌توانست به آنها رسیدگی نماید. آنچه از مجموع آنها به دست می‌آید این است که در تمام موارد، موضوع شکایت یا منکری آشکار و غیر قابل انکار بود و یا این که متشاکلی به حق شاکی اقرار نموده بود؛ در این گونه موارد، محتسب صلاحیت رسیدگی به آنها را داشت. اما در صورتی می‌توانست مانند قاضی به قضاوت بنشیند که شاکی خصوصی داشته باشد، یا از طرفی قاضی به وی مأموریت داده شده باشد تا حقی را احقاق نماید. برخی از شکایتهایی که توسط محتسب به آن رسیدگی می‌شد عبارت بودند از:

الف) رسیدگی به شکایتهای مربوط به کم فروشی، خدعه و فریب در معامله (ماوردی، ص ۲۴۱).

ب) دستور به پرداخت بدهی توسط بدهکاری که توان پرداخت را دارد، (مشروط به شکایت صاحب حق) البته محتسب حق بازداشت وی را نداشت، زیرا دستور به بازداشت از حوزه کار محتسب بیرون است و در حیطه کاری قضات قرار می‌گیرد (ماوردی، ص ۲۴۶؛ ابویعلی، ص ۲۹۰؛ ابن الاخوة، ص ۷۶).

پ) اگر قاضی برای تأمین نفقه و مخارج زندگی افراد فقیر، بعضی از خویشاوندان را معین کرده بود، محتسب می‌توانست به آنها دستور دهد تا نفقه را بپردازند. اما بدون حکم قاضی محتسب نمی‌توانست به چنین اقدامی دست زند. همچنین است مسأله کفایت و سرپرستی افراد نابالغ و بی‌سرپرست که محتسب بدون حکم قاضی حق نداشت شخصی را به این کار مجبور کند، اما پس از آن می‌توانست به فردی که قاضی به عنوان کفیل تعیین نموده بود، دستور دهد تا به این مسأله اقدام نماید (همان).

ث) اگر دختران نایالغ از محتسب درخواست می‌کردند که آنها را به ازدواج همتای خود در آورد، او می‌توانست اولیای آنها را به این کار وادار کند، البته در صورت امتناع اولیا از این ازدواج، محتسب حق تأدیب آنها را نداشت (ماوردی، ص ۲۴۷؛ ابویعلی، ص ۲۹۱).

ث) هرگاه فردی به حریم خانه همسایه خود تجاوز می‌کرد یا ستونهای خانه‌اش را بر روی دیوار همسایه بنا می‌کرد یا اینکه شاخه درختان کسی در داخل خانه همسایه می‌بود، در صورت شکایت همسایه، و عدم وجود اختلاف بین آنها، محتسب به این نوع شکایتها رسیدگی می‌نمود، و اگر متخلف به نظر محتسب عمل نمی‌کرد، می‌توانست او را تأدیب نماید (ماوردی، ص ۲۵۵؛ ابویعلی، ص ۳۰۱).

۸- دستور به عمران و آباد نمودن خرابی شهر

از دیگر وظایفی که محتسبان بر عهده داشته‌اند دستور به اصلاح و تعمیر قنات، دیوار شهر، مساجد، و به طور کلی آبادانی شهر بوده است (ماوردی، ص ۲۴۵؛ ابویعلی، ص ۲۸۵).

۹- نظارت بر اهل ذمه

فقها اهل ذمه را چنین تعریف کرده‌اند که اهل ذمه کفاری (یهودی، مسیحی و مجوسی) هستند که در حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و با حکومت عهد و پیمان بسته‌اند تا به شرایطی که شرایط ذمه نامیده می‌شود ملتزم شوند و در پناه اسلام از حقوق و مزایای مساوی بهره‌مند گردند (فیض، ص ۲۹۶ و ۳۳۱).

همان گونه که در این تعریف آمده است، کفار ذمی علاوه بر پرداخت مالیات و جزیه به حکومت اسلامی، باید خود را با شرایطی که در عهدنامه آنان آورده شده ملتزم نمایند تا بتوانند در پناه اسلام زندگی کنند و البته حکومت اسلامی، نیز در مقابل آنها باید تعهداتی را بسپارد.

محتسب در این زمینه نیز وظایفی را بر عهده داشت، از جمله این که بر تعهداتی که اهل ذمه می‌سپردند نظارت می‌کرد تا آنها بر خلاف تعهداتشان عمل ننمایند و نیز از آنها متناسب با توانشان جزیه دریافت می‌نمود (ماوردی، ص ۲۵۶؛ ابویعلی، ص ۳۰۴).

۱۰- نظارت بر کشتی‌بانان (نظارت بر راه و ترابری)

محتسب مراقبت می‌نمود تا کشتی‌بانان و صاحبان مراکب در کشتیها بیش از اندازه بار حمل نکنند تا بیم غرق نرود، و نیز از حرکت، به هنگام وزیدن باد سخت باز می‌داشت و چون در کشتی زنان و مردان بودند میان آنان حایلی قرار می‌داد (همان، ص ۲۵۷ و ۳۰۶ و نیز ترجمه معالم القریه، ص ۲۴۱).

۱۱- ملزم نمودن مالکان به رعایت حقوق حیوانات

محتسبان با توجه به دستورات و احکام نورانی اسلام اهتمام ویژه‌ای نسبت به رعایت حقوق حیوانات توسط صاحبانشان داشتند. برخی از این موارد عبارتند از:
- ملزم نمودن مالکان به دادن علوفه کافی به حیوانات (و حتی در بعضی از موارد باید از بیت المال علوفه حیوان را تأمین نمایند) (ماوردی، ص ۲۴۷؛ ابن الاخوة، ص ۷۷)؛

- جلوگیری از دوشیدن شیر حیوانات قبل از سیر شدن بچه حیوان (ابن الاخوة،

همانجا)؛

- ممانعت از بار کردن حیوان بیش از طاقت آن (همان، ص ۷۷ و نیز ماوردی،

ص ۲۵۷؛ ابویعلی، ص ۳۰۵) و مهمتر این که ابن الاخوة می‌گوید: باید محتسب دارندگان هیزم و کاه و سنگ گسترده و گوگرد و شلغم و خربزه را که در میدانها ایستاده باشند موظف بدارد که بارها را از پشت ستور به زمین گذارند، زیرا بارها به هنگام ایستادن، ستور را می‌رنجانند و رسول خدا (ص) از آزار دادن حیوان جز در مورد استفاده از گوشت آن باز داشته است (ترجمه معالم القریه، ص ۹۵)؛

- جلوگیری از اخته کردن حیوانات و تأدیب متخلفان (مساوردی، ص ۲۵۸؛ ابویعلی، ص ۳۰۷).

۵- بررسی و تحلیل آنچه گذشت

۱- علی رغم این که واژه حسبه حتی برای یک بار هم در قرآن به کار نرفته و در احادیث هم به مفهومی که بعداً مصطلح گردید مورد استفاده قرار نگرفته است، اما بدون تردید این اصطلاح با الهام از مفاهیم و آموزه‌های دینی و آیات و روایات در میان مسلمانان رواج یافته و مصطلح گردیده است.

زیرا همان گونه که گذشت در آیات و احادیث فراوانی که برخی از آنها را نقل نموده‌ایم، واژه احتساب و سایر هم خانواده‌های «حسب» به معنای انجام دادن کاری برای رضای خدا، گرفتن اجر و پاداش از خداوند، و کافی بودن خدا در پاداش دادن به مؤمنین و ... به کار رفته است؛ و این مفهوم در کلیه امور حسبيه وجود دارد. بنابراین از نظر منشأ رواج این اصطلاح در میان شیعیان و اهل سنت تفاوتی وجود ندارد.

۲- به اعتقاد علمای اهل سنت حسبه همان «امر به معروف و نهی از منکر» است و در حقیقت ایشان مفهوم عام حسبه را بر یکی از مصادیق آن اطلاق نموده و به طور ویژه به آن پرداخته‌اند اما علی رغم تفاوتی که در دیدگاه فقهای شیعه وجود دارد چنین برداشت می‌شود که از نظر ایشان امور حسبيه «فعل معروف» است نه «امر به معروف و نهی از منکر»، بنابراین از دیدگاه آنها امور حسبيه علاوه بر امر به معروف و نهی از منکر شامل موارد فراوان دیگری همچون تصدی مقام افتنا، قضاوت، اجرای حدود، حفظ و نگاه‌داری از اموال قاصران و ... می‌شود.

۳- با توجه به این که از نظر فقهای اهل سنت خلفا و سلاطین دارای مشروعیت دینی بودند، لذا ایشان به جنبه حکومتی امر به معروف و نهی از منکر توجه بیشتری نموده و در ساختار حکومتها برای حسبه یا امر به معروف و نهی از منکر یک نهاد

قدرتمند حکومتی را پیش‌بینی و تأسیس کردند و به پی‌آمدها، آثار و لوازم حکومتی شدن این وظیفه نیز تن دادند. برخی از این لوازم و آثار بدین قرار است.

(الف) انتخاب و انتصاب متولی حسب‌ه توسط خلیفه یا وزیر

(ب) پرداخت مستمری و حقوق ماهانه به والیان حسب‌ه توسط حکومت

(پ) تشکیل سازمان و انتخاب اعوان و انصار برای اجرای آن

(ت) رسیدگی به شکایات خصوصی در پاره‌ای موارد

(ث) جست و جو و شناسایی منکرات ظاهری

(ج) لزوم داشتن شرایط و ویژگی‌های فراوان

(چ) وجوب عینی امر به معروف و نهی از منکر برای کسانی که به این امر گمارده

شده بودند (رجوع کنید به ماوردی، ص ۲۴۰ به بعد؛ ابو یعلی، ص ۳۸۴ به بعد و نیز ابن الاخوة، ص ۵۵ به بعد).

امّا فقهای شیعه با توجه به این که برای خلفا و سلاطین مشروعیت دینی قائل نبودند اکثر امور حسبیه توسط ایشان انجام می‌شد و بخش عمده امر به معروف و نهی از منکر را که یکی از مصادیق روشن امور حسبیه است به عهده مردم نهادند و به همین جهت بیشتر فقها امر به معروف و نهی از منکر را واجب کفایی می‌دانند (ابن ادریس، ۲/ ۳۲۷؛ علامه حلی ۴/ ۴۵۷؛ شهید ثانی، ۲/ ۴۱۳).

منابع

- ابن الاخوة، محمد بن محمد؛ معالم القریة، تحقیق محمد محمود شعبان و صدیق احمد عیسی المطیعی.

- _____؛ ترجمه معالم القریة (آیین شهرداری در قرن هفتم)، جعفر

شعار، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷ش.

- ابن ادریس، ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد؛ السرائر، مؤسسة النشر الاسلامی، قم،

بی‌تا.

- ابن حنبل، احمد؛ المسند، مكتبة الاسلامی. بیروت، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ المقدمة، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا.
- ابن شعبة الحرانی؛ تحف العقول، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۳ش.
- ابن فهد حلی، جمال الدین ابو العباس احمد بن محمد؛ المهذب البارع، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.
- ابن قدامة، موفق الدین ابی محمد عبدالله بن احمد؛ المغنی، دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- ابویعلی، محمد بن الحسین الفراء؛ الاحکام السلطانیة، مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.
- جزایری، سید عبدالله؛ التحفة المحسنة فی شرح نخبة المحسنة، نسخه خطی آستان قدس رضوی.
- الجوهري، اسماعيل بن حماد، الصحاح، در الاعلام للملايين، بیروت، بی تا.
- حلی، (محقق) جعفر بن الحسن؛ شرایع الاسلام، مؤسسة النشر الاسلامی، بیروت.
- حلی، علامه یوسف بن مطهر؛ تحرير الاحکام، مجلد رحلی،
- _____؛ مختلف الشیعه، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۳ق.
- الحر العاملی، محمد بن الحسن؛ وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- حسن ابراهیم حسن؛ تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- خمینی (امام) روح الله؛ البیع، اسماعیلیان، قم، بی تا.
- دهنخدا، علی اکبر؛ لغت نامه، انتشارات سیروس، تهران، ۱۳۶۲ش.
- الراغب الاصفهانی؛ معجم مفردات الفاظ القرآن، دار الفكر، بیروت، بی تا.
- الزییدی، محمد مرتضی؛ تاج العروس، دار المکتبه، بیروت، ۱۳۰۶ق.
- سبزواری، محمداقرا؛ کفایة الاحکام، مرکز نشر، اصفهان.
- شهید ثانی، العاملی زین الدین؛ الروضة البهیة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- شیزری؛ نهاية الرتبة، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، مصر.
- طباطبایی، سید علی؛ ریاض المسائل، دار الهادی، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم؛ العروة الوثقی، المکتبه الاسلامیة، تهران، بی تا.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر؛ تاریخ الامم و الملوک، بیروت، بی تا.
- الطریحی، فخر الدین؛ مجمع البحرین، مرتضوی، قم، ۱۳۶۵ش.

- طوسی، خواجه نظام الملک؛ سیاست نامه، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴ش.
- الغزالی، محمد؛ احیاء العلوم، ترجمه محمد خوارزمی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ش.
- غروی تبریزی، میرزا علی؛ التنسیح فی شرح العروة الوثقی، مؤسسة آل البيت للطباعة والنشر.
- فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی؛ کشف اللثام، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.
- فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف؛ ایضاح القوائد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۸ق.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی؛ مفاتیح الشرایع، انتشارات خیام، قم، ۱۴۰۷ق.
- الوافی، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، اصفهان، ۱۳۷۰ش.
- قرآن کریم.
- فیض، علیرضا؛ مبادئ نقد و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶ش.
- قلقشندی، شهاب الدین احمد بن علی؛ الصبح الأعشى، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۶ق.
- کاشانی، مسعود؛ بدایع الصنائع فی ترتیب الشرایع، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۶ق.
- کرکی، (محقق) علی بن حسین؛ جامع المقاصد، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۴ق.
- الماوردی، علی بن محمد؛ الاحکام السلطانیة، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی؛ بحار الانوار، دار المکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۹۷ق.
- مرتضی، الامام احمد؛ شرح الازهار.
- مشکینی اردبیلی، علی؛ دفتر نشر الهادی، قم، ۱۳۶۷ش.
- ملعوف، لدیس؛ المعتمد، اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۲ش.
- النجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱م.
- نراقی، مولی احمد؛ عواید الايام، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۳۷۵ش.